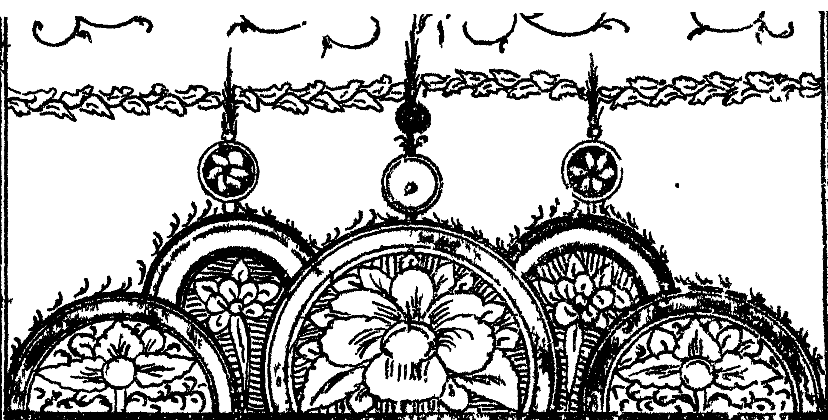
هو تعالى
العلی الاعلی

ن

بعظمت
ستایش صدہا
وبلہا فخر و دستور اکرم نواب محمد
مظہر الدین خان رفعت جنگ شیر
الدولہ عمدۃ الملک اعظم الامرا امیر
اکبر آسمان جاہ بہادر مدار المہام
سرکار عالی دام اقبالہ وزاد اجلالہ
من قال اتق الحی اللہ

مجتہ
فان تراہ

یتشہد
لبشارا



بسم الله الرحمن الرحیم

آسمان جاه و تمکین را عیان گردد آسمان — فخر زمان را هویدا این زمان گردد آسمان

هر چه پیچ از تقالیب زمان بر روی کار — جمله را گویند مردم کاین وان گردد آسمان

بر زمین این زمان کی آسمانی بوده است — حالیا ایجاد دیگر آسمان گردد آسمان

آسمان جاه و نصرت آفتاب شرع و عقل — عرش قدری کش همی صد چرخ جهان گردد آسمان

آسمان [illegible] همی چرخید تا از گردشش — این زمینی آسمان را کامران گردد آسمان

آسمان [illegible] در برج شمس و این را بیت شمس — شمسی از روز ازل زین خاندان گردد آسمان

آسمانی ساخت او را که همین خورشید را — در یکی از صد هزار ایوانش نهان کرد آسمان

از زحل دربان نمودش جای یک هندو غلام — و آتشش مریخ را یک قهرمان کرد آسمان

شمس را منبر نمود و مشتری را یک خطیب — از برای ذکر نامش خطبه خوان کرد آسمان

از عطارد ساخت در دربار دربانش دبیر — زهره را خنیاگر از رامشگران کرد آسمان

چون قمر آمد مربی جملهٔ ما تحت را — ضمن ایوانش با قتران جاودان کرد آسمان

راضیم از گردش این آسمان نیلگون — که برای ماکنون حصنی عیان کرد آسمان

حصن مبانی حصین و سور حصانی رزین — قلعهٔ آهن برای دوستان کرد آسمان

قهر او از بهر اعدایش یکی سوط عذاب — هر طرف همچون بلای ناگهان کرد آسمان

مهر و قهرش را چو سنجیدیم در میزان عقل — مهر وی را غالب اندر اقتران کرد آسمان

ما و او هم سن و از عهد قدیم متسم عارف است — حق نگهدارد که وی را قدردان کرد آسمان

قدردان جمله خویش و تبار و داعیان
گر ز عایش رتبه فرق فرقدان گرد آسمان

قصعه را کز مساکین است در دریوزه کی
پیش بذلش هر زبان کشکولسان گرد آسمان

دب اصغر راهمی چون دب اکبر در حساب
بر بجان دشمنش شیر ژیان گرد آسمان

گرد ذات الکرسی او را آیت الکرسی بحفظ
حفظ وی تنها نه مارا حفظ جان گرد آسمان

گرچه خود رکن رکین پادشاهی بود لیک
با وزارت سلطنت را توامان گرد آسمان

منتخب فرمود از کل امیرانش حضور
زانکه او را پیش ازاینها امتحان گرد آسمان

می نه بینی انکه او را از تمام اولیا
کارپرداز نظام و کاردان گرد آسمان

هرچه اول کرد کرد الیکن اینک کارها
بر مراد مخلصین و داعیان گرد آسمان

دور چرخ این دور را از جمله ادوار کرد
فخر دوران کرد و از وی امتنان گرد آسمان

این زمان قدر ریاست از نبیس و از وزیر
مشتهر از باختر تا خاوران گرد آسمان

الحق آصفجاه را دیجاه شخص آمد وزیر | این تاآخی زانکه به چسان گردد آسمان

گاه باشد کز تقاضای کواکب یکعمل | وفق خاطر در تعامل بی زیان گردد آسمان

این وزارت گرچه شان عالی الشان تو نیست | لیکن این خدمت ترا چون چاکران گردد آسمان

تا که او را هم کنی در سلک سرکاران خویش | این وزارت را بشخصت اقران گردد آسمان

حالیا چون کار دولت بسته بر فتراک تست | پیش و پست فتح و نصرت را دوان گردد آسمان

جمله احکام ترا چون خون بشیریان در دواند | بهر حکامت ز احکامت روان گردد آسمان

باش تا بر مسند عزت بمانی همچو قطب | بی تزلزل بی تحول کت چنان گردد آسمان

هر چه خواهی وفق خاطر خواه تو گردد سپهر | خویشتن را بهر عزمت فیلبان گردد آسمان

از برای ارتقایت بر سما اعتلا | سعد و اقبال و ظفر را نردبان گردد آسمان

خویش اگرچه هستی آصفجاه در صحن [illegible] | لیک با آصفجهت هین همعنان گردد آسمان

همعنانی در قطار سهم شاهست و وزیر — ورنه بهر او ترا از چاکران کرد آسمان

چاکرانت را رسد درگاه حزم اندر مهام — اینکه گویم هر یکی را قهرمان کرد آسمان

زانکه در دارالامانت شهریاری از قدیم — صیت بخشا زین کران تا آن کران کرد آسمان

ای بشیرالدوله میری کاسمانجاهت خطاب — باحضورت خویش را همداستان کرد آسمان

آسمان گردد بکامت هر زمان در هر مرام — خویش را بهرت یکی از نوکران کرد آسمان

البشاره البشاره کاعتلایت در جهان — مشتهر در فرقتین انس و جان کرد آسمان

گر مداری بر مهام و ورچه قطبی در کرام — جمله انجم را برایت بنده سان کرد آسمان

بسکه وسعت هست در نطع تو هر روز و شبان — خویش را بر خوان تو یک میهمان کرد آسمان

میهمانان ترا تا کامشان گردد فلک — بهر اصلاح شئون خود میزبان کرد آسمان

هست هر شش صوبهٔ دکهن برایت مستقر — راتق و فاتق ترا بهر کسان کرد آسمان

خیرخواهی حضور اقدس عالی زتو / آنچنان آمد که گوئی از کسان گردآسمان

این وزارت را بهندو و مسلمان داد و دید / هر دو را بهر وزارت امتحان گردآسمان

جز تو چون لایق ندید این منصب انبه بهر تو هشت / خلق را مرهون قید امتنان گردآسمان

نازد این منصب بتو نی تو ز منصب جان تو / شخص جاهت را ز اوّل نکته دان گردآسمان

سرفرو دارند امیران بر چو تو باید رواست / نی برای هر خسی کش سرگران گردآسمان

بنده را در مدح تو خاقانی این عصر ساخت / حیدرآباد دکهن را شیروان گردآسمان

می نگویم در عدالت بر عدالت کس نشد / لیک میگویم و وهم نوشیروان گردآسمان

اشتهار فضل و عمل و بذل و اصل و نسل تو / در جهان از قیروان تا قیروان گردآسمان

بیت شمس امروز نازد از وجودت در شرف / ملک زین بیت الشرف رشک جهان گردآسمان

شمس اقبال تو را خط شعاعی داد چرخ / وان شعاعی خط بچشم بدسنان گردآسمان

ملک آصفجاه آمد پیر گردد هر سم نو — بخت او را برکت داد از سر جوان گرد آسمان
بهر رعایایش ترحم کرد تا شخصت کمالات — ملک وی را عدل تو به از جهان گرد آسمان
بسکه شیرین است مدح تو قلم نی شکرست — یا که شکر ریزیم اندر زبان گرد آسمان
من نه قنادم ولی قند مکرر در کلام — از مدیحت بیقیاس و بیکمان گرد آسمان
هر گیاهی را زیک معدن بروید یا نبات — از شکر این صفحه را شکرستان گرد آسمان
چون مگس زحمت شود در وقت تحریر مدیح — از ثریا بر ثنایم پشه ران گرد آسمان
من کیم در آسمان فضل فردی بی بدل — که زعرشم کرسی گوهر نشان گرد آسمان
چون کنم جا عرشه منبر بذکر منزلات — عینی از بهر عصا از کهکشان گرد آسمان
اطلس چرخم برای عطف دامان خیال — یا نی آنکه مرا توصیف دان گرد آسمان
چونکه لایق دید شانت را ثنای لایزال — چون عینی را مادح و وصفخوان گرد آسمان

بهر تحریر مدیحت از کراسی نه رواق — خویشتن را از کواکب زرفشان کرد آسمان

مازح و داعی اصحاب تو را مردان نمود — دشمنانت را شماره در زبان کرد آسمان

آری آری زین صفت باشد سزای دشمنان سنت — دشمنت را چشم دیده قلتبان کرد آسمان

تنگ کن کامروز در این عهد پاک رسم خلق — همچو ذات انبیا شخصت شبان کرد آسمان

هست اسلام از تو پرشوکت ز نغز کلک تست — که ترا دستور ترفیه آنان کرد آسمان

هرچه مضمون نو و الفاظ چست شعر نغز — هست آنها را ثبات اختلان کرد آسمان

این قصیده آسمان آسمان را چون کرد — در بحر شعرم گهر آسمان کرد آسمان

من هم از یوسف خران مداح او تسام فتوام — رشته نظم کلاف ریسمان کرد آسمان

تو نو نظم مرا بستاد اشعار غیر — بهر کردن نبذ خود عقد جمان کرد آسمان

بر خلوق خلق کلکم را مشک تر نمود — لیقه را خوشبوتر از ضیمران کرد آسمان

از رخ و فرزین و پیل و شاه و بیدق برطرف — تا بر این نطع جهانت کامران گردد آسمان

شاه را رخ سوی تو بنمود از فرزان عقل — با کلنافت داد و پلیت را دوان گردد آسمان

حالیا تا با حقیارت داد نظم معصم — هم بطوعت خویشتن را بنده سان گردد آسمان

معتصم دان وقت دار و فریدون خویش — آنچنان کن کت بدوران آنچنان گردد آسمان

آسمان شو ابر شو باران ببار از جود و فضل — کاسمانی و نورانی با وان گردد آسمان

از چو تو دل در عدالت [illegible] امروز بی‌بدل — گر قدمیت دینجا گوهرفشان گردد آسمان

چون حکم [illegible] انبیاء [illegible] تو شود — ناتوان کلکت تو با تاب و توان گردد آسمان

آسمان [illegible] تو ساخت — واندر او افتاده قرص زعفران گردد آسمان

[illegible] تیر [illegible] — این خلف را مفخر این دودمان گردد آسمان

[illegible] نخجاه ها — ذات پاکت را و بر مهربان گردد آسمان

کلک طوطی را بهندوستان برای مدح تو — طوطی شکرشکن شیرین‌زبان گرد آسمان

تا رطب چیند ز نخل وصف تو با نوک فضل — همچو من بلبل بکی رطب‌اللسان گرد آسمان

تا بنداد و با ضداد از تقابل با تضاد — از ستاین تشبیبی زنیسان بیان گرد آسمان

تا عموم و تا خصوص مطلق و من وجه هست — تا که زین اربع نسب فرق نهان گرد آسمان

زهی کر اقبال تو را پابند گر تف صحران — از ستور عرش اعظم سایه‌بان گرد آسمان

باش بهر حضرت محبوب علی شه همه وزیر — تا که گویم شاه را صاحبقران گرد آسمان

داعی شاهم که گردد آسمان بر خواهشش — چون مرا بر آسمان هم حکمران گرد آسمان

از دعایم شاه با عمر دراز و بخت سان — خویش را بهر کشش بکی از دوستان گرد آسمان

دوستان و دشمنانت را همی نفع و ضرر — از جناب تو یه سود و زیان گرد آسمان

پس ببخشا سود و کن از ما زیان را دور دور — زانکه در مدح تو ام رطب‌اللسان گرد آسمان

زان بچشم دشمنانم تیر نازم شصت تو — عین اعدا را برایت تا نشان گرد آسمان

هو

من

# الدّاعي للدّواعي

## الدّولة الاحتياطيّة في آسيا

## بين حقائق البريّة والتاريخ [illegible]

## الاعتصام في السياسة العلميّة الكلّ

السياسات والعلم

تحرير

أبو

الحسن الموسوي

[illegible]

[illegible]